

متن پیاده سازی شده جلسه پنجاه و هشتم خارج اصول فقه (دور دوم) 19 بهمن ماه 1400

بسم الله الرحمن الرحيم

در انتهای بحث تقسیم حکم به ثابت و متغیر هستیم. عرض کردیم گاهی حکم به عوارض ثانوی تغییر می کند گاهی نسخ می شود، گاهی شیوه اجرای حکم تغییر می کند، گاهی مصداق تغییر می کند؛ با این توسعه کمتر حکمی است که مبتلا به تغییر نشود حتی عبادات. در عبادات تقیه و اضطرار و اکراه می آید.

در این بحث مسائلی مطرح شد از اینکه انحاء تغیر به چه شکل است مثل اینکه گاهی تغییر در شیوه اجرای حکم است.

اما نکته ای که امروز به آن خواهیم پرداخت توجه فقیه به تغییرات نامحسوس است. فقیه ضمن اینکه نباید تغییر تراشی کند اما از تغییرات واقع هم نباید غافل شود. دیروز مثال شتر را در دیه انسان بیان کردیم. تاثیر آن در فتوا هم به این شکل است که آیا قیمت صد شتر کافی است برای دیه یک انسان؟ یا اینکه شتر را باید در سبد کالا دید و به رتبه آن در زمان قدیم و حال حاضر توجه داشت. نمی توان به این مساله توجه نکرد و به هر قیمتی فتوا را ثابت نگاه داشت.

یک نکته کلی این است که وقتی شرع مقدس یک گزینه هایی را کنار هم قرار می دهد این گزینه ها باید تناسب داشته باشد. این

چیزی نیست که به شریعت تحمیل شده باشد بلکه از شریعت انتظار می رود لذا جایی که احساس عدم تناسب می شود باید

فکری کرد. مثلا در بحث دیه اگر گفته شده صد شتر یا به قیمت آن دویست گاو باید قیمت این دو نزدیک هم باشد. اگر فاصله

زیاد شد نباید اصرار داشته باشیم تحت هر شرایطی صد شتر را معیار قرار دهیم و دل خوش باشیم که در حال پیاده کردن فقه

ثابت هستیم. این منطق صحیح نیست. اگر فاصله زیاد شد نباید اصرار داشته باشیم تحت هر شرایطی صد شتر را معیار قرار

دهیم و دل خوش باشیم که در حال پیاده کردن فقه ثابت هستیم. این منطق صحیح نیست. باید حرف مستند و منضبط فقهی زد

نه مانند آن شخصی که گفته بود به جای صد شتر، صد پیکان معیار باشد! مگر اسلام فقط برای ایران است و مگر فقط اسلام

برای دوران شماسست که پیکان را معیار قرار می دهید. نتیجه این حرف های غیر منضبط این است که اگر کسی هم حرف

منضبط، بدیع، مستند و نوآورانه ای داشته باشد کسانی که نسبت به حرف های جدید حساسیت پیدا کرده اند روی موضع خود

مقاومت کنند.

یکی از چیزهایی که باید بحث شود بحث حُلّه است. حله مانند اهل روایات محکمی ندارد اما قریب به اتفاق فقها فتوا داده اند که

دویست حله یمانی که می شود چهارصد حوله یمنی برای دیه یک انسان است که الان قیمت این چهارصد حوله یا دویست حله

باید دید چقدر است. قاتل خودش باید نوع دیه را انتخاب کند و اگر بخواهد حله یمانی را انتخاب کند با مبلغ دویست گاو چقدر

فاصله دارد؟ اینجاست که جای تامل است نه برای اینکه مساله را درست کنیم بلکه برای اینکه مساله درست را بفهمیم.

توضیح اینکه تولید پارچه در گذشته بسیار سخت بوده و پارچه مانند کاغذ بسیار ارزش داشته تا جایی که برخی با وجود ترس از

داروغه و قطع ید می رفتند قبر را می شکافتند و کفن میت را می دزدیدند. چون پارچه ارزش داشت. در شتر گفتیم که کارکرد

خود را از دست داده است وسیله اصلی حمل و نقل بود و ... در حله کارکرد از دست نرفته ولی فرآیند تولید عوض شده که

بسیار آسان شده است. لذا الان حله ای که هر دو تا از آن حکم یک شتر داشت با الان که شاید هر هزار تا از آن هم معادل یک

شتر نباشد یکی بدانیم؟ پس باید هم تغییر در کارکرد را لحاظ کرد ، هم تغییر در فرآیند تولید.

اما در مواردی مانند هزار گوسفند، دویست گاو و هفتصد و پنجاه منقال طلای صیرفی یا هزار منقال شرعی نه فرآیند تولید فرق

کرده و نه کارکردها از بین رفته لذا قیمت های این سه مورد با هم تناسب دارد و نزدیک است. لذا انسان می تواند از این شش مورد که درباره دیه انسان فتوا داده شده سه مورد را - یعنی شتر و درهم و حله - خارج کند و سه مورد دیگر را معیار قرار دهد که هم کلام منضبط باشد هم جای اشکال نباشد و هم فتوا مستند باشد.

لذا فقهای ما الان دیگر نباید به تخصص برسند بلکه باید به تمحض برسند که بعد از تخصص است. یعنی بعد از تخصص در فقه به تمحض در یک مساله برسند تا کار منضبط و مستند و فتوای دقیق ارائه شود.

در بحث جهاد سابقا رزمنده آذوقه برمی داشت سلاح و مرکب خود را برمی داشت و می رفت برای جهاد و حقوق خاصی نداشت جز آنچه از بیت المال به همه پرداخت می شد ولی از غنائم سهم می برد اما الان امور پیرامون جهاد تفاوت پیدا کرده است. رزمنده از دولت اسلحه می گیرد حقوق ثابت دارد و ... آیا الان هم می توان از سیستم تقسیم غنائم استفاده کرد؟ یا باید برای این پدیده فکر دیگری کرد؟ فرق است بین وقتی که یک باحث می گوید این مساله باید تغییر کند با وقتی که می گوید فقیه باید به این نکته توجه داشته باشد حتی اگر بعد از توجه باز هم به همان فتوای مشهور برسد.

در مسال قصه گویی روایت معتبری داریم که حضرت امیر علیه السلام وارد مسجد شدند و فردی که در مسجد قصه می گفت زدند و او را از مسجد بیرون کردند. اگر فقیه بخواهد اطلاق گیری کند و فتوا دهد این فتوا دقیق نیست چون نمی توان بدون توجه به مسائلی به راحتی فتوا داد. قصه گویی کارکردش در آن زمان چه بوده و الان چیست؟ اساسا بحث قصه گویی توسط خلیفه دوم در جامعه اسلامی رواج پیدا کرد. او کعب الاحبار را آورد که اسرائیلیات را نشر می داد تیمم الداری آمد و مسیحیات را آورد و چون خلیفه دوم علاقمند به آموزه های یهود بود دست این افراد را باز گذاشت به طوری که این افراد وارد مسجد مسلمین می شدند و برای مسلمانان نمازگزار قصه می گفتند آن هم وقتی که نقل حدیث از پیامبر ممنوع بود. در زمان عثمان دیدند هفته ای یک روز کم است به هفته ای دو روز افزایش دادند. لذا این مساله بحث تسلط و سبیل فرهنگی بود که غیر مسلمانان بر مسلمانان پیدا می کردند.

قصه نضر بن حارث هم در زمان پیامبر معروف است.

حال در زمان ما رادیو شب ها برای اینکه بچه ها بخوابند قصه می گوید نمی توان با استفاده از آن روایت و اطلاقی که دارد این قصه گویی را منع کرد. لذا فقیه باید به این مساله توجه کند. هم مراقب باشد تغییر تراشی نکند و هم مراقب باشد این تغییر های مخفی از چشمش مخفی نماند و اینکه چه بسا با توجه به کثرت مثال ها در این زمینه نمی توان تاسیس اصل کرد و گفت : اصل بر عدم تغییر است.

خلاصه بحث: در بحث حکم ثابت و متغیر فقیه باید در خط اعتدال حرکت کند یعنی نه تغییر تراشی کند و نه از تغییر های موجود ولی در عین حال نا محسوس و مخفی غافل نشود. مانند بحث دیه انسان که از شش موردی که در شرع آمده سه مورد از آن یا کارکردش را از دست داده یا فرآیند تولید آن عوض شده یا معیار دقیقی نیست. در بحث جهاد و در بحث قصه گویی و امثال این موارد فقیه باید به موارد پیرامونی نصوص شرعی نیز توجه داشته باشد و تغییرات مخفی را در نظر داشته باشد.